

نقد و بررسی تاثیر سرمایه‌داری بین‌المللی بر وضعیت اقتصادی زنان از نگاه

نظریه فمینیسم مارکسیستی

محمد جواد رنجکش*

فرزانه برناه**

چکیده

یکی از نظریات مطروحه در حوزه علوم اجتماعی، بطور اعم و در رشته روابط بین‌الملل، بطور خاص، نظریه فمینیسم یا آن‌گونه که عده‌ای می‌پندارند جنبش اجتماعی فمینیسم می‌باشد. این نظریه/ جنبش به مانند سایر نظریه‌های حوزه علوم اجتماعی طیفی از دیدگاه‌های مختلف را شامل می‌گردد که بعضا موارد اختلاف نیز بین این نحله‌ها به چشم می‌خورد. اما به واسطه مبانی مشترک هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی، میزان همسانی و سازواری‌ها بیشتر می‌باشد. از آن‌جا که این نظریه در تقسیم‌بندی نظریه‌های علوم اجتماعی و روابط بین‌الملل در زمره نظریه‌های انتقادی، در مقابل نظریه‌های متعارف (Mainstream) قرار می‌گیرد، لبه تیز انتقادات خود را متوجه مدرنیسم و آثار و لوازم آن نموده است. در بین نحله‌های فمینیسم در قلمرو روابط بین‌الملل، فمینیسم مارکسیستی نسبت به سایر نحله‌ها (پست‌مدرنی) با نگاه نقادانه‌تری به سرمایه‌داری/مردسالاری بویژه در حوزه اقتصاد و سیاست معطوف گردیده است. این نوشتار درصدد آن است که با بررسی ظهور پدیده انقلاب صنعتی و سرمایه‌داری، آثار آن را بر پدیده وضعیت اشتغال زنان بررسی و دلایل فمینیست‌های مارکسیستی را بر سوء وضعیت پدیده مذکور مطرح نماید.

کلید واژه‌ها: فمینیسم، وضعیت اشتغال، جهانی شدن سرمایه‌داری، فمینیسم

مارکسیست.

* استادیار روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد (ranjkesh@hotmail.com)

** دانشجوی کارشناسی ارشد روابط بین‌الملل دانشگاه فردوسی مشهد.

مقدمه

یکی از آثار انقلاب صنعتی در حوزه اجتماعی تقسیم جامعه به دو بخش خصوصی و عمومی و ایجاد شکاف عمیق بین مرد و زن بود که زنان را کاملاً از نظر اقتصادی وابسته به مردان کرد. در واکنش به این وابستگی، زنان به مشاغل تولیدی روی آوردند اما مردان نه تنها آن‌ها را به این حیطه راه ندادند بلکه مشاغل تخصصی را نیز از آن‌ها گرفتند. این رویداد یکی از زمینه‌های پیدایش جنبش فمینیسم بود. موضوع بنیادی تفکر فمینیسمی تشکیل جامعه اجتماعی بر اساس برابری جنسی است که در این زمینه فمینیسم مارکسیستی، نظام سرمایه‌داری را عامل اصلی تبعیض جنسیتی می‌داند البته شاخه‌های دیگر فمینیسم از قبیل رادیکالسم، لیبرالیسم، سوسیالیسم و.. نیز در این زمینه دلایلی مطرح کرده‌اند اما نقطه تمرکز این پژوهش بر اساس سؤالی که نویسندگان فمینیسم مارکسیسم مطرح می‌کنند است. در نظام سرمایه‌داری زن بر اساس نیاز سرمایه در استثمار نیروی کار و جستجوی مداوم در یافتن نیروی کار ارزان‌تر شکل می‌گیرد و برای تامین معیشت خود و خانواده‌اش وارد مناسبات حیات اقتصادی جامعه می‌شود. اگرچه زنان موفق به کسب استقلال اقتصادی گردیدند ولی امتیازات اجتماعی بدست نیاوردند. بنابراین در این پژوهش، بنا به نظریات مارکسیسم این سؤال مطرح می‌شود: آیا سرمایه‌داری در سطح بین الملل باعث سوء وضعیت اشتغال زنان شده است؟ فرضیه این پژوهش بر این اساس است که سرمایه‌داری بین‌المللی اثر نسبی بر وضعیت اشتغال زنان داشته است. این پژوهش با عنایت به تجربه جوامع اولیه سرمایه‌داری به بررسی این فرضیه در سه قسمت می‌پردازد، قسمت اول به تاریخچه، تعریف، شاخه و امواج فمینیسم اشاره می‌کند. قسمت دوم به تاثیر سرمایه‌داری بین‌المللی بر

وضعیت اشتغال زنان و در نهایت در قسمت سوم با ارائه شاخص‌هایی به ارزیابی فرضیه پرداخته می‌شود.

۱- تاریخچه فمینیسم

پیش از بیان و تشریح اصول و مفروضه‌های نظریه فمینیسم و بویژه فمینیسم مارکسیستی، اشاره مختصری به تاریخچه وضعیت و جایگاه زنان در دوره‌های مختلف تاریخی مناسب می‌باشد.

۱-۱- دوره جوامع اولیه

در جوامع اولیه اقتصاد برپایه شکاربود و زنان از موقعیت مطلوبی برخوردار بودند. کم بودن زنان در اثر فقدان بهداشت و مرگ و میر و تلقی مردان آن زمان از نقش اساسی زن در تولید مثل باعث نگاه احترام آمیز مردان به زنان می‌شد. با ورود به مرحله کشاورزی برای مدت کوتاهی موقعیت زنان ارتقاء یافت (میشل، ۱۳۷۴: ۲۲-۲۵). در این جوامع، ازدواج‌های گروهی رایج بود؛ در نتیجه کودکان فقط مادر خود را می‌شناختند و توارث و خویشاوندی از طریق مادر منتقل می‌شد؛ لذا به این جوامع مادرتبار گفته می‌شود (راوندی، ۱۳۵۸: ۲۲). بعضی از محققان اهمیت مشارکت اقتصادی زنان در این جوامع و غیبت مردان به علت شکار یا جنگ را از علل ظهور پدیده مادرتباری دانسته‌اند (واترز و رید، ۱۳۸۳: ۷۰).

این موقعیت استثنایی زنان با پیشرفت‌های جدید فنی متزلزل شد. با اختراع خیش که قدرت بدنی مردانه را می‌طلبید، کشاورزی بر دوش مردان افتاد و نقش اقتصادی زنان نسبتاً کم‌رنگ شد. با استفاده بشر از انرژی‌های طبیعی،

کشاورزی توسعه یافت و انسان یکجانشین شد. یکجانشینی، مناسبات دیگر اجتماعی از قبیل ازدواج را برهم زد؛ به این صورت که برون‌همسری جای خود را به درون‌همسری داد و به تدریج انتقال نسب از طریق مادر برچیده شد (میشل، ۱۳۷۴: ۳۰).

۲-۱- یونان و روم باستان

غربیان آغاز تاریخ خود را در دو تمدن کهن یونانی و رومی جستجو می‌کنند، براین‌اساس برای بررسی تاریخ زنان در غرب باید از مطالعه تاریخ زن در یونان و روم باستان آغاز کرد. در یونان باستان در ابتدا زنان از موقعیت ویژه‌ای برخوردار بودند. نیروی باروری از آن زن دانسته می‌شد. اما با پیشرفت یونانیان، وضعیت زنان تغییر کرد. در عصر طلایی یونان باستان (۳۹۹ تا ۴۷۰ ق.م) که دوره اعتلای یونان دانسته شده است، رسم ارث بردن از طریق مادری فسخ شد؛ زن یونانی حق عقد قرارداد نداشت و اقامه دعوا در محکمه برایش ممکن نبود؛ همچنین زن از شوهر ارث نمی‌برد؛ نیروی توالد از آن مرد و زن تنها حامل طفل دانسته می‌شود. مردان آزادی جنسی زنان را محدود کردند، درحالی‌که خود آزاد بودند و پدران بدون آنکه نظر دختران‌شان را بپرسند، آن‌ها را شوهر می‌دادند و مردان زنان را در خانه مفیدتر می‌دیدند، لذا تعلیمات زنان، منحصر به امور خانه‌داری می‌شد، چراکه معتقد بودند هوشمندی زن وی را از اجرای وظایف بازمی‌دارد (دورانت، ۱۳۷۱: ۳۳۹-۳۴۰). اما با گسترش حکومت جمهوری در روم، از قدرت پدر کاسته شد. زنان و فرزندان از همسران و پدران خود آزادی بیشتری گرفتند و به قول ویل دورانت «هر قدر

مرد رومی حقوق قدیم خود را از دست می‌داد، زن رومی حقوق جدید به چنگ می‌آورد» (همان، ۴۶۶).

۳-۱- فئودالیسم:

از قرن چهارم میلادی شاهد شکل‌گیری جوامع فئودالی هستیم که فاصله شدید طبقاتی از ویژگی مهم این جوامع است. در قرن یازدهم روابط فئودالی در سراسر اروپا استقرار یافت و مردان کشاورز همراه با زنان بر زمین اربابان کار می‌کردند. نظام طبقاتی فئودالیستی در بین زنان نیز وجود داشت. زنان رعیت، در مشکلات مردان‌شان سهیم بودند و گرچه گاه تحت فشار هم‌زمان سلطه فئودال‌ها و سلطه مردان خود قرار داشتند، اما با توجه به وضعیت رقت‌آور مردان‌شان، آن‌ها را دلسوزانه یاری می‌کردند، از سوی دیگر در جامعه دوقطبی و خفقان‌زده‌ی فئودالی زمینه‌ای وجود نداشت که زنان کشاورز بخواهند در بحبوحه‌ی کار و تلاش روزانه در خانه و مزرعه لحظه‌ای به وضعیت نامناسب زندگی‌شان به‌عنوان زن بیندیشند چه رسد به این‌که علیه آن به‌پا خیزند. برخلاف زنان رعیت، زنان فئودال‌ها و حکمرانان از وضعیت نسبتاً خوبی برخوردار بودند. تعداد زیادی از زنان فئودال بر قصرها و زمین‌های‌شان حکومت می‌کردند. مدیره‌های دیرها، شوالیه‌های خود را به جنگ می‌فرستادند. زنان اشراف به هنگام غیبت شوهران‌شان، قصرها را اداره می‌کردند. زنان در مقام رؤسای نظامی، قاضی و دربان بر املاک خود کاملاً مسلط بودند. حکمرانان زن در امور کلیسا و اداره‌ی آن دخالت می‌کردند و گاه بر دربار پاپ نظارت می‌کردند (میشل، ۱۳۷۴: ۴۲-۴۳). در اواخر قرن دوازدهم کاهش قدرت

فئودالی و گسترش شهرنشینی و ایجاد بورژوازی نضج گرفته، زنان ازپاره‌ای از مشاغل کنار گذاشته می‌شوند (راوندی، ۱۳۵۸: ۳۱۹-۳۲۱). به طوری که در قرن سیزدهم در پاریس پانزده صنف از پیشه‌وران زن در برابر هشتاد صنف از مردان وجود داشت. مقامات دیوان‌سالاری از قبیل خزانه‌داری، صدراعظمی، قضاوت و ... نیز در دست مردان بود. به تدریج با تمرکز پادشاهی و حذف فئودالیسم، زنان اشراف و فئودال نیز موقعیت سابق خود را از دست دادند.

۴-۱- رنسانس

در قرن ۱۵ و ۱۶ با گسترش بورژوازی و رشد علم و تکنولوژی که از ویژگی عصر رنسانس است، درهای پیشرفت تنها به روی مردان باز شد. رنسانس دنیای کاملاً مردانه را رقم زد. کنار گذاشتن زنان ازپاره‌ای از مشاغل و اختلاف چشمگیر سطح دستمزد زنان در این دوران وخامت بیشتری یافت. حذف صومعه‌ها و ممنوعیت ورود زنان به دانشگاه‌های تحت نظر کلیسا نیز باعث شده بود در زمانی که مردان به گونه‌ای بی‌سابقه مصمم به کسب دانش و پرورش استعدادهای خود بودند، زنان از تحصیل محروم بمانند (میشل، ۱۳۷۰: ۵۲-۵۳). در همین زمان‌ها بود که ماری دو گورنه (۱۵۶۶-۱۶۴۵) با انتشار رساله‌ای به نام **برابری زنان و مردان، شکوهی زنان**. زنان را افرادی دانست که: «همه چیزهای خوب برایشان ممنوع است و آزادی از آن‌ها سلب و تمام فضیلت‌ها از ایشان دریغ شده است» (همان، ۵۷). با این‌همه در این زمان هنوز اعتراض جدی و عمومی نسبت به وضعیت زنان دیده نمی‌شود.

۵-۱- عصر روشنگری

در نیمه قرن هجدهم، گروهی از اندیش‌مندان با توجه به تغییرات اقتصادی جدید اعتراض خود را نسبت به ظلم جوامع فئودال مبنی بر امتیازات موروثی پادشاهان، کلیسا و اشراف آغاز کردند. اینان که بیان‌کننده نارضایتی‌های طبقه متوسط جدید و روبه‌رشد بودند، حقوق انسان را در برابر حقوق مقدس پادشاهان قرار دادند (آلیس واتکینز، ۱۳۸۰: ۱۲). در این زمان نهضت فکری بی‌سابقه‌ای در غرب پا گرفت و اصولی را در سطح جوامع غرب منتشر ساخت که این اصول بعدها زمینه‌ساز مکاتب مختلف فکری و سیاسی، جنبش‌های متعدد اجتماعی و انقلاب‌هایی سرنوشت‌ساز در تاریخ اروپا و امریکا شد که فمینیسم یکی از این‌ها است. شکل‌گیری دو جریان فکری مهم مدرنیته و لیبرالیسم، ویژگی و شاخصه فکری این دوره را نشان می‌دهد.

۶-۱- تاثیر مدرنیته در تشکیل جنبش فمینیستی

تا پیش از مدرنیته، نظم موجود در خانواده و اجتماع امری طبیعی و صحیح به‌شمار می‌آمد. فقرا و رعایا زندگی سخت خود را امری طبیعی و گریزناپذیر و زنان، اقتدار مرد و اطاعت از او را تنها شیوه موجه زندگی خانوادگی می‌دانستند، اما مدرنیته نظم گذشته را زیر سؤال برد. در مدرنیته، براساس داوری عقل انسانی هرگونه تفاوت و تبعیض باید به محک عقل بشری مورد سنجش قرار گیرد. تأکید مدرنیته بر این‌که هیچ‌چیزی را نباید قبل از اثبات عقلانی پذیرفت، سبب شد زنان در بسیاری از مسلمات اجتماعی از جمله الگوی زن خانه‌دار، وظایف زن، توانایی‌های زن تردید کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۶-۹). بدین ترتیب آموزه‌های مدرنیته، تغییر در وضعیت زنان را اجتناب‌ناپذیر

ساخت و هم زنان و هم جامعه را برای تحولاتی اساسی در مسائل زنان آماده کرد.

۱-۶-۱- لیبرالیسم

لیبرالیسم به عنوان جریانی مولود مدرنیته، به تغییر و تحولات در مسائل زنان شتاب بیشتری داد. آموزه‌های لیبرالیسم و فضای بازی که در نتیجه‌ی آزادی‌های لیبرالی به وجود آمد، زمینه را برای شکل‌گیری اعتراضات، شورش‌ها و جنبش‌های متفاوتی از جمله جنبش زنان مهیا نمود. لیبرالیسم بر حقوق طبیعی انسان‌ها (آزادی، برابری و...) تأکید می‌کرد و تمام این امتیازات را درخور و شایسته‌ی تک‌تک انسان‌ها می‌دید، اما زنان می‌دیدند این شعارها تغییری در موقعیت آنان به وجود نیاورد و تنها امتیازاتی مردانه محسوب شد؛ بنابراین تأکید لیبرالیسم بر عمومیت و فراگیری این حقوق و امتیازات، بر آحاد بشر، افزایش توقع و در نتیجه نارضایتی گروه‌های محروم را در پی داشت. تا پیش از این زنان از این حقوق محروم بودند، درحالی‌که این محرومیت امری طبیعی تلقی می‌شد. اما با ظهور لیبرالیسم، این محرومیت‌ها در مقام نظر، ظالمانه و دور از عدالت محسوب شد و موجبات نارضایتی زنان را فراهم آورد؛ در نتیجه آموزه‌های لیبرالیسم اسلحه‌ای شد که زنان با آن به مبارزه برای رسیدن به منافع خویش پرداختند (همان، ۶۱).

۱-۷- وضعیت زنان در قرن هفدهم و هیجدهم

از قرن هفدهم و هیجدهم دو رویداد مهم زندگی زنان را دچار تحول کرد و زمینه پیدایش فمینیسم را فراهم کرد:

۱-۷-۱- انقلاب فرانسه و آمریکا

مهم‌ترین نتیجه‌ی گسترش افکار لیبرالیستی، شکل‌گیری انقلاب‌های آمریکا، انگلستان و فرانسه بود. هدف انقلاب آمریکا در سال ۱۷۷۶، تأسیس دولتی لیبرال بود. طبق اعلامیه‌ی استقلال آمریکا همه‌ی انسان‌ها برابر و با حقوق سلب‌نشده‌ی زندگی، آزادی و تعقیب سعادت آفریده شده‌اند و این‌ها را نمی‌توان با تمسک به قانون پایمال کرد (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۲۹). زنان نیز در به انجام رسیدن این انقلاب ایفای نقش کردند، اما علی‌رغم تمام فعالیت‌شان، نه اعلامیه‌ی استقلال و نه قانون اساسی ایالات متحده، به زنان، پایگاه شهروندی را که دارای حقوق سیاسی است اعطا نمود. در فرانسه قبل از انقلاب، زنان نقش فعالی داشتند. فعالیت لابی‌ها در قالب حمایت از متفکران عصر روشنگری یا لیبرال‌ها اداره روزنامه‌ها و فعالیت مادام دو کندرسه و همسرش در جهت تبلیغ برابری جنسی و دفاع از حقوق زنان کارگر، از این جمله است. در تدارک و حمایت از انقلاب فرانسه نیز زنان عوام، نقش قابل ملاحظه‌ای ایفا کردند. آن‌ها علاوه بر شرکت در شورش‌ها، در سال ۱۷۸۸ طی درخواستی برای پادشاه به افشاگری نسبت به وضعیت زنان پرداختند. زنان طبقات متوسط نیز باشگاه‌هایی ایجاد کردند و همراه با مردان به حمایت از انقلاب برخاستند. در سال ۱۷۸۸ کندرسه از مجمع ملی خواست حق زنان در به دست‌گیری امور کشور را به رسمیت بشناسند (میشل، ۱۳۷۰: ۶۲-۷۰). سرانجام در سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه که از نظر اصول لیبرالی از انقلاب آمریکا پیشرفته‌تر بود، به پیروزی رسید. هدف انقلاب، طبق اعلامیه حقوق بشر که در مجلس موسسان فرانسه در آگوست ۱۷۸۹ به تصویب رسید، حفظ حقوق طبیعی و سلب‌نشده‌ی انسان در مورد آزادی، امنیت، مالکیت و مقاومت در برابر ستم همراه با تأکید

بر برابری تمام انسان‌ها در برابر قانون بود (شاپیرو، ۱۳۸۰: ۳۰-۳۱). آرمانی که انقلاب فرانسه پیش‌روی خود داشت، محدود به دگرگون‌سازی نظام اجتماعی فرانسه نبود، بلکه از حقوق تمامی نژاد بشر دم می‌زد و همین امر به ایجاد انگیزه و امکانات برای ظهور شورش‌ها و انقلاب‌های آزادی‌خواه، کمک شایانی می‌کرد. به‌گفته‌ی پین: «دوره‌ای از انقلاب‌ها پدید آمده بود که در آن دنبال کردن هر چیزی میسر می‌نمود» (آریلاستر، ۱۳۷۷: ۳۱۳-۳۱۴). اهمیت انقلاب آمریکا و فرانسه از آن جهت است که بدون آن‌ها اندیشه‌های لیبرالیسم بی‌آن‌که در حیات سیاسی جامعه تأثیر قابل ملاحظه‌ای بگذارد، در مجامع علمی و کتب، سرگردان می‌ماند، اما این دو انقلاب، خصوصاً انقلاب فرانسه، لیبرالیسم را از یک رویا به واقعیت بدل ساخت و کمک کرد تا گروه‌های مختلف تحت ستم، از جمله زنان و سیاهان، فریاد عدالت‌خواهی سردهند. از سوی دیگر، زنان با شرکت در گروه‌های انقلابی و شورش‌ها، فعالیت جمعی را بیش‌ازپیش تجربه کردند و آگاهی‌های لازم برای تشکیل نهضت و جنبش را به دست آوردند. به‌همین دلیل، پس از وقوع انقلاب فرانسه، فمینیسم خود را به‌مراتب بیش از هر زمان دیگر نشان می‌دهد. پس از انتشار اعلامیه‌ی حقوق بشر، این اعلامیه با مخالفت زنان انقلابی فرانسه روبه‌رو شد.

اولمپ دوگوژ از زنان انقلابی پاریس، با انتشار اعلامیه‌ی حقوق بشر زنان در سال ۱۷۹۱ خواستار حقوق برابر زن و مرد در حوزه قانون، دولت و آموزش شد. پارلمان فرانسه اعلامیه‌ی حقوق بشر زنان را که در قالب لایحه به پارلمان ارائه شده بود، با اتفاق آرا رد کرد (آلیس واتکینز، ۱۳۸۰: ۲۶-۲۷). اقدامات خانم اولمپ دوگوژ و اثر مکتوب او در شمار اولین متون فمینیستی محسوب می‌شود. در سال ۱۷۹۲ مری ولستون کرافت انگلیسی، بیانیه معروف سیرد

صفحه‌ای خود را تحت عنوان **استیفای حقوق زنان** به رشته تحریر درآورد (همان، ۱۷). گفته می‌شود کرافت این کتاب را در مقابل آرای اندیشمندان معاصرش خصوصاً ژان ژاک روسو در مورد زنان نگاشته است. روسو به‌رغم تأکید بر حقوق طبیعی فرد و لزوم آزادی و برابری افراد، با صراحت این حقوق را تنها برای مردان می‌دانست. او معتقد بود از آن‌جا که منشأ حقوق طبیعی برای انسان خردمندی اوست و چون در خردورزی زن تردید است، نمی‌توان او را واجد این حقوق دانست. روسو در کتاب معروف خود به نام **امیل** که منشور بزرگ آموزش و پرورش زمان خویش محسوب می‌شود، نوشت:

«زن فقط برای مرد وجود دارد، یعنی برای این خلق شده است که پسند او واقع شود و او را اطاعت نماید. این اقتضای طبیعت است. وظایف زن و مرد یکی نیست... و آن‌هایی که از مساوات زن و مرد طرف‌داری می‌کنند، پرت می‌گویند» (روسو، ۱۳۶۰: ۲۴۴).

در این میان ولستون کرافت از نگاه تحقیرآمیز اندیشمندان معاصر خصوصاً روسو نسبت به زنان شدیداً انتقاد نمود و خواهان بسط اصول لیبرالیسم به زنان شد. اثر ولستون کرافت بعدها در تاریخ فمینیسم جایگاه منحصر به فردی یافت، به طوری که از آن با عناوین نخستین بیانیه بزرگ فمینیستی به زبان انگلیسی، نقطه آغاز اندیشه فمینیستی و یا انجیل فمینیسم یاد می‌شود و امروزه در بسیاری از بررسی‌ها و مطالعات، تاریخ فمینیسم با نشر کتاب ولستون کرافت آغاز می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۱۶-۱۷).

در سال ۱۷۹۳ پس از آن‌که زنان، فعالانه در جنگ ۱۷۹۲ شرکت کردند، سه سؤال زیر را به نمایندگان فرانسه تقدیم داشتند: الف) آیا گردهمایی زنان در

پاریس مجاز است؟ ب) آیا زنان می‌توانند از حقوق سیاسی برخوردار بوده، نقش فعالی در امور دولتی ایفا کنند؟ ج) آیا زنان می‌توانند در انجمن‌های سیاسی و یا انجمن‌های مردمی گردهم آیند و مشاوره کنند؟ پاسخ مجلس فرانسه به هر سه منفی بود و بعدها، ممنوعیت فعالیت سیاسی زنان در قانون مدنی تثبیت شد (میشل، ۱۳۷۰: ۷۱-۷۲). بدین ترتیب، زنان که با شرکت موثرشان در انقلاب، خودشان را صاحب حق می‌دانستند، با فرایند طرد و حذف از سوی جامعه مواجه شدند و گویی به این نتیجه رسیدند که تمام تلاش‌هایشان، نتیجه‌ای جز کسب آزادی و قدرت بیشتر برای مردان نداشته است. از سوی دیگر می‌دیدند دولتی که با شعار برابری انسان‌ها و پایان ظلم بر همی انسان‌ها شکل گرفته بود و تمام هویت‌اش را تضمین حقوق فردی و شهروندی تشکیل می‌داد، فرد را به گونه‌ای تعریف کرده است که تنها شامل مردان آن هم مردان سفیدپوست می‌شود. زنان، شهروند محسوب نمی‌شوند و حق دخالت در حکومت و سیاست را ندارند. دولت لیبرال، زنان را به کلی از عرصه سیاست خارج ساخت و با تفکیک عرصه عمومی (جامعه) از عرصه خصوصی (خانواده) بین مردان و زنان فاصله بیشتری ایجاد کرد و زن را از حقوق شهروندی (مالکیت، ارث و حقوق سیاسی) محروم نمود. تمام این مسائل باعث احساس نارضایتی و مظلومیت در زنان شد و آنان را برانگیخت تا به اشکال جدیدی از مبارزه برای استقلال و سازماندهی بیشتر روی آورند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۴۳-۴۹).

۲-۷-۱- انقلاب صنعتی

انقلاب صنعتی انقلاب بنیادی در نظام اقتصادی در غرب بود. تا پیش از این انقلاب مهم‌ترین شکل اقتصاد جهان را کشاورزی تشکیل می‌داد. با توسعه دانش بشری و کشف اصول مکانیکی مانند نیروی بخار و به کارگیری آن در کارخانه‌ها طولی نکشید که کارخانه‌ها با تولید انبوه ظاهر شدند و ماشین جای نیروی انسانی را گرفت (موریس داب، ۱۳۷۹: ۳۷). از سوی دیگر نیاز به نیروی کار، کشاورزان سابق را به عنوان کارگر جذب کرد. صنعتی شدن وحدت تولید و مصرف را شکست و کار به دو بخش تقسیم شد: کار تولیدی و کار غیرتولیدی. کار مردان تولیدی و کار زنان غیرتولیدی و بنابراین کم ارزش تلقی می‌شد و همزمان تقسیم‌بندی دیگری شکل گرفت، جامعه به دو بخش تقسیم شد: ۱- حوزه عمومی که متشکل از مردان بود. ۲- حوزه خصوصی که متشکل از زنان بود؛ که این خود به شکاف عمیق‌تر بین زن و مرد انجامید و زنان را کاملاً از نظر اقتصادی وابسته به مردان کرد.

فاصله فاحش دستمزد زن و مرد نارضایتی دیگر زنان بود. برای فرار از این وابستگی زنان به مشاغل تولیدی روی آوردند اما مردان نه تنها آن‌ها را به این حیطه راه ندادند بلکه مشاغل تخصصی دیگر را نیز از آن‌ها گرفتند. اما از سوی دیگر کارخانه‌ها نیاز به کارگران بیشتری داشتند که کارخانه داران زنان را نسبت به مردان به دلیل دستمزد کمتر، بهتر می‌دانستند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۵). تاثیر این مسئله در شکل‌گیری جنبش زنان مهم است به نحوی که تحلیل‌گران آزادی زنان را از عوارض انقلاب صنعتی می‌دانند. به قول ویل دورانت، کسانی که

ناآگاهانه برای خانه‌براندازی توطئه کردند، کارخانه‌دارانی بودند که برای جذب سود بیشتر، زنان را از خانه‌هایشان بیرون کشاندند (دورانت، ۱۳۷۱: ۲۶).

۲- نظریه فمینیسم

فمینیسم (feminism) لغتی فرانسوی است که به جنبش زنان در قرن ۱۹ اطلاق می‌شود. آندرو وینسنت معتقد است، درمورد خاستگاه اندیشه فمینیستی چهار دیدگاه وجود دارد:

۱- تاریخ فمینیسم به سپیده دم آگاهی بشر برمی‌گردد که گریفین و میشل به این دیدگاه گرایش دارند.

۲- تاریخ فمینیسم به آغاز قرن پانزدهم برمی‌گردد این نگاه متأثر از کتاب **شهربانوان** نوشته پیزان است.

۳- تاریخ فمینیسم به قرن هفدهم برمی‌گردد. آفرابن^۱ تأثیر بسزایی در شکل‌گیری این نوع نگاه داشته است.

۴- تاریخ فمینیسم به اواخر قرن هیجده پس از انقلاب فرانسه برمی‌گردد. مشهورترین دیدگاه همین دیدگاه است، خانم مری ولستون کرافت شاخص‌ترین فردی است که توانسته در این دوران فمینیسم را مطرح کند (وینسنت، ۱۳۷۸: ۲۴۸-۲۵۱).

واژه فمینیسم را نخستین بار چارلز فوریه سوسیالیست قرن نوزده، برای دفاع از جنبش حقوق زنان به کاربرد که آن را مجموعه‌ای گسترده از نظریات اجتماعی و بینش فلسفی و جنبش سیاسی می‌دانست. وی بیشترین تمرکز خود

۱-Afraben

را معطوف به تحدید نابرابری‌های جنسیتی و پیشبرد حقوق و مسایل زنان نموده و از برابری زنان دفاع و برای حقوق زنان و مسایل زنان مبارزه می‌نمود. موضوع‌های کلی مورد توجه فمینیسم تبعیض، رفتار قالبی، شی‌انگاری، مردسالاری و پدرسالاری هستند. جوهره فمینیسم این است که حقوق، مزیت‌ها، مقام و وظایف نبایستی از روی جنسیت مشخص شود. هسته اصلی دیالکتیک فمینیستی توجه به نوعی جامعه‌شناسی معرفتی است که جهان را نه از یک نوع دیدگاه بلکه از دیدگاه‌های متفاوت کنشگران مورد بررسی قرار می‌دهد و تعریف‌هایی که فمینیسم‌ها از فمینیسم کرده‌اند تحت تاثیر طبقه‌ای که در آن قرار دارند شکل گرفته است، مثلاً فمینیسم لیبرال؛ به لزوم برابری در عرصه عمومی، فمینیسم مارکسیست؛ نظام سرمایه‌داری را عامل اصلی تبعیض جنسیتی، فمینیسم رادیکال؛ مردسالاری در حوزه عمومی و خصوصی را زیر سؤال بردند و فمینیسم سوسیالیست؛ مردسالاری و سرمایه‌داری را باهم نقد می‌کنند و راهکار ارایه می‌دهند.

موضوع بنیادی تفکر فمینیستی تشکیل جامعه‌ای اجتماعی براساس برابری جنسی است. وجه اشتراک تفکرهای فمینیستی باور یکسان آن‌ها درخصوص ستم تاریخی آن‌ها نسبت به زنان است. گرایش‌های فمینیستی برای رفع ظلم از زنان تفاوت دارند، این امر بیانگر آن است که این جنبش دارای یک رویکرد اجتماعی و یا عملی واحد نیست. آنان معتقداند اگرچه تمام فمینیست‌ها در این باره که زنان فرودست‌اند و برای آزادی آنان باید راهکارهایی اتخاذ شود هم عقیده‌اند اما در مورد علل ستم دیدگی زنان و راهکارهای رسیدن به آزادی بین آن‌ها اختلاف نظر اساسی وجود دارد (فریدمن، ۱۳۸۱: ۷).

در نتیجه فمینیسم آموزه‌ای است که در تلاش برای اثبات یا به دست آوردن حقوق اجتماعی و سیاسی و اقتصادی برابر یا برتر با مردان است و غایت آن رفع ظلم و ستم علیه زنان به وسیله نفی تفاوت‌ها و مطرح کردن جنسیت برتر می‌باشد.

۳- امواج (دوره‌های) فمینیستی

جامعه‌شناسان، جنبش فمینیسم را از لحاظ تاریخی به سه دوره تقسیم کرده‌اند. این مقاطع سه گانه به امواج فمینیسم مشهوراند.

۳-۱- موج اول

شروع موج اول فمینیسم به جنبش حق رای معروف شد. از سال ۱۷۹۲ با انتشار مقاله‌ای توسط مری ولستون کرافت با نام **دادخواستی برای زنان** این موج گسترش یافت این کتاب علیه ژان ژاک روسو و کشورهای که دختران را از برابری منع می‌کردند نوشته شده بود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۵۱). نظریه‌پردازان این موج عبارتند از: مری ولستون کرافت که با انتشار کتاب **حقانیت زنان** نابرابری زن و مرد را نه تنها نتیجه تفاوت‌های طبیعی بلکه ناشی از تاثیر محیط می‌داند و برای برابری بین زن و مرد لازم است هم زنان آموزش یابند و هم جامعه دگرگون شود، نظریه‌پرداز دیگر جان استوارت میل^۱ است که با کتاب **انقیاد زنان** معتقد بود که مردان و زنان باید تحت لوای قانون از حقوق یکسانی برخوردار شوند. از آنجایی که فمینیسم قرن ۱۹ خواستار برخورداری زنان از

حقوق قانونی برابر با مردان بود گسترش جنبش زنان در نیمه قرن ۱۹ سبب شد بسیاری آغاز موج اول را نیمه قرن ۱۹ بدانند (فریدمن، ۱۳۸۱: ۷).

نقطه بارز موج اول فمینیسم توجه به اصلاحات حقوقی و سیاسی است که می‌توان آن را نهضت دفاع از حقوق زنان دانست و طی آن زنان خواستار تغییر در بسیاری از نهادها از نوع لباس گرفته تا حقوق فردی، سیاسی مثل حق رای بودند. این موج که از فلسفه لیبرال برخاسته آغاز منازعه درباره تحصیلات و آموزش زنان با هدف به صحنه کشیدن آنان از حوزه خصوصی به عمومی بود. این موج تا اندکی بعد از جنگ جهانی اول ادامه داشت که متاثر از خیزش‌های عصر روشنگری به عنوان پاسخی بر فشارهای موجود در محیط کار و در سپهر عمومی بر زنان بود که در کشورهای روبه توسعه صنعتی وارد می‌آمد و با دستیابی به حق رای زنان که در ۱۹۱۸ در انگلستان و در ۱۹۲۰ در آمریکا محقق شد فروکش کرد (epstein, ۱۹۸۸: ۵۹). این جنبش بعد از رکودی که بین سال‌های ۱۹۲۰ - ۱۹۶۰ در آن پدیدار شد از ۱۹۶۰ وارد موج دوم به رهبری سیمون دوبوار^۱ نویسنده کتاب جنس دوم شد.

۲-۳- موج دوم

آنچه موج دوم را از موج اول متمایز می‌کند تاکید بر نقد فرهنگی و نظریه فرهنگی است در این مورد تمام جنبه‌های شناختی و نمادین از جمله زبان، برداشت‌ها و آگاهی‌های عمومی، فلسفه، هنر حتی پوشش نقادی می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۰۹). در موج دوم، مطالعات زنان به برنامه‌های درسی و به عنوان یک شاخه آکادمیک جنبش آزادی بخش زنان مطرح شد. فمینیست‌های

۱ -

این دوره برخلاف موج اولی‌ها که خواهان برخورداری از فرصت‌های برابر بودند با طرح شعار برابری کامل مرد و زن خواهان انقلاب در تمامی زوایای زندگی فردی و اجتماعی بودند و علاوه بر طرح شعار برابری مطلق، برآزادی مطلق نیز پای فشردند. دستاوردهای مهم زنان در این دوره عبارتند از: ایجاد سازمان‌ها و نشریات زنانه، کسب قدرت‌های اقتصادی و سیاسی، آزادی کامل زنان در امورجنسی (آندره، ۱۳۷۲: ۱۱۹-۱۲۸).

در همین موج بود که دو مورد از گسترده‌ترین مکاتب تفکر فمینیستی یعنی لیبرال و رادیکال پا به عرصه ظهور گذاشته‌اند که اولی رسیدن زنان به حقوق برابر را هدف خود قرار داده و دیگری رهایی زنان در حوزه‌های مختلف اجتماعی اعم از خصوصی و عمومی را دنبال می‌کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۲۳۸). این موج بعد از دو دهه فعالیت جای خود را به موج سوم داد.

۳-۳- موج سوم

نیمه دهه‌ی ۱۹۷۰ - ۱۹۹۰ زمینه ظهور موج سوم شکل گرفت. این موج جنبش زنان را در مسیر متعادل‌تری قرارداد و متاثر از افرادی همچون جین بتکه‌الشتین است که سعی در تعدیل دیدگاه‌های افراطی موج دوم نموده است. این موج بیش از هرچیز مرهون تحولات نظام سرمایه داری، مطرح شدن دیدگاه پست‌مدرن و عکس‌العمل‌های ناشی از تساوی‌گرایانه و یک‌جانبه‌گرایی موج دومی‌ها بود. ویژگی که موج سوم را از دوم متمایز می‌کند تاکید بر تفاوت‌ها است. موج سوم متاثر از پساتجددگرایی است و بر کثرت تاکید می‌کند و حکم یکسان در مورد همه زنان را غیرقابل قبول می‌داند (همان، ۴۸۶).

به‌طور کلی به رسمیت شناختن تعدد، تکرار، تنوع در فمینیسم و توجه به تفاوت‌های میان زن و مرد از مهم‌ترین ویژگی‌های موج سوم فمینیسم به شمار می‌رود (همان، ۵۱۴).

۴- شاخه‌های فمینیسم

فمینیسم به شاخه‌های متعدد لیبرال، رادیکال، مارکسیست، سوسیالیست تقسیم شده است.

۴-۱- فمینیسم لیبرال

این شاخه به بحث درباره حقوق برابر برای زنان یعنی برخوردار شدن زنان از حقوق شهروندی همانند مردان مربوط بوده و از قدیمی‌ترین گروه‌ها هستند که هم‌اکنون در اقلیت به سر می‌برند. این‌ها اصل را بر آزادی عملکردها، لذت-جویی و رضایت خود محورانه افراد قرارداده‌اند و معتقداند با اصلاح قوانین و ساختار سیاسی و اجتماعی جامعه می‌توان به اهداف تساوی طلبانه رسید. عقاید اولیه لیبرال‌ها ایجاد فرصت‌های آموزشی و شغلی برای زنان در صورت ضرورت کار با دستمزد است. به گفته آنان جنس زن به حقوق او ارتباط ندارد. زنان از قابلیت تعقل کامل برخوردارند و از این نظر استحقاق تمام حقوق انسانی را دارند. در جامعه‌شناسی مساله مورد توجه فمینیسم لیبرال اثبات این امر بوده که تفاوت‌های میان دو جنس ذاتی نیست بلکه نتیجه اجتماعی شدن است (والاس، ۱۳۷۶: ۲۴۶).

۲-۴- فمینیسم رادیکال

این شاخه از فمینیست‌ها سرزمین زنان یا زندگی بدون مردان را مطرح می‌کند و بیشتر ریشه در جنبش‌های چپ دهه‌ی ۶۰ داشتند که خود را زنان ضد امپریالیستی معرفی و مبارزه‌ای وسیع علیه نظام سرمایه‌داری و مردسالاری را نمایندگی می‌کردند (والاس، ۱۳۷۶: ۲۵۵-۲۵۷).

این شاخه ستم دیدگی زنان را عمیق‌تر از حقوق عمومی می‌دانستند و هدف آن‌ها تغییر قانون نبود، زیرا در این بینش تغییر در نهادهای سیاسی یا تصویب قوانین برای رهایی از سیطره مردان امری فرعی تلقی می‌شود بلکه مهم شکل ساختار جامعه، یعنی پدرسالارانه بودن آن است. جناح رادیکال شامل گروه‌های آزادی‌بخش زنان بودند و برخلاف فمینیسم لیبرال که تلاش داشت زنان را به جایی برساند که مردان قبلاً از آن برخوردار بودند، فمینیسم رادیکال این راه حل را نمی‌پذیرد و معتقدند زنان نه تنها باید به حقوق مساوی در سطح مدیران اجرایی دست یابند بلکه تعریف تجارت و اقتصاد نیز در جامعه چنان باید تغییر کند که دیگر خطری زنان و مردان را تهدید نکند (Delpy, ۱۹۸۴: ۶۳۱).

سیمون دوبوار از معروف‌ترین شخصیت‌های رادیکال است و از دیگر متفکران این دیدگاه‌گری، دورکین، گریفین می‌توان نام برد.

۳-۴- فمینیسم مارکسیسم

نظریه مارکسیستی فمینیسم در اواسط قرن نوزدهم، پدید آمد. این نظریه برخلاف نظریه لیبرالی، که از نظر تاریخی همزمان با رشد سرمایه‌داری شکل گرفت و در واقع اساس منطقی آن‌را پی‌ریزی کرد، انتقاد ویرانگرانه‌ای از نظام سرمایه‌داری به عمل آورد. این نظریه را می‌توان اقتباسی از نظریه‌ی مارکس در

تحلیل طبقاتی دانست. مارکس، نظریه‌ای را درباره‌ی ستمگری طبقه‌ی اجتماعی ارائه می‌کند که بر تسلط منافع طبقه حاکم بر کارگران، شیوع تسلط طبقاتی و نقش تضاد در الگوبندی روابط اجتماعی تأکید می‌ورزد. فمینیسم مارکسیستی، تحلیل طبقاتی مارکسیستی را به اعتراض اجتماعی فمینیستی پیوند می‌زند و نظریه‌ای را می‌آفریند که براساس آن، ستم جنسی مسبوق به ستم طبقاتی است.

مارکس به صورت مستقیم به مسئله‌ی ستم جنسی نپرداخته است، هر چند از تحلیل طبقاتی او در عرصه‌ی اجتماع می‌توان به طبقه‌ی جنسی نیز رسید. اما بی‌شک می‌توان آثار انگلس را نقطه‌ی شروعی برای یک نظریه مارکسیستی فمینیسم دانست. انگلس با توجه به موقعیت زن در نظام سرمایه‌داری، تقسیم جنسی کار را در این نظام کانون بحث قرار می‌دهد. او در تحلیل این ادعای رایج که تابعیت زن در جامعه سرمایه‌داری، طبیعی و به عبارت دیگر نتیجه اجتناب‌ناپذیر تفاوت‌های جسمی زن و مرد است، استدلال می‌کند که تابعیت زن شکلی از ستم است که از درون جامعه طبقاتی سرچشمه گرفته و چون در خدمت منافع سرمایه قرار دارد، تا به امروز دوام آورده است (جگر، ۱۳۷۸):

۲۳. بر اساس تحلیل انگلس از وضعیت زنان در کتاب **مبدأ خانواده، مالکیت خصوصی و کشور** اگر زنان در شکل‌های اجتماعی تولید در سازمان‌های مدرسالار، قدرت‌مندتر از مردان نباشند، به‌طور ذاتی برابر آن‌ها هستند. زنان قدرت خود را هنگامی از دست می‌دهند که مالکیت خصوصی به عنوان سبکی از تولید طرح شود. کنترل مردان بر مایملک خصوصی و توانایی آنان جهت تولید دارایی اضافه‌تر، شکل خانواده را به سبک خاصی تغییر می‌دهد که در آن‌جا زنان بردگان ملک پدر یا شوهر می‌شوند. او معتقد است که گسترش سرمایه‌داری در جدا کردن تولیدات خانواده از تولیدات کالا، کنترل مردان بر

زنان خانواده را تحکیم می‌بخشد. انگلس تأکید می‌کند که رفع مشکل کار خانگی و بدون دستمزد زنان در تقسیم‌بندی جنسی، زمانی تحقق خواهد یافت که سوسیالیست توسعه یابد و اجتماعی‌سازی انجام کارهای خانه و نگهداری فرزندان در سرویس‌های خدماتی توسط دولت فراهم گردد (Engels, ۱۸۸۴: ۲۳). به این دلیل اکثر مارکسیست‌های معاصر معتقداند که آزادی اشتغال زنان نیازمند آن است که فمینیست‌ها به مبارزات طبقات کارگری علیه سرمایه‌داری ملحق شوند (Cliff, ۱۹۸۴: ۴۵).

فمینیست‌های مارکسیست با پی گرفتن همین سیر فکری، نظریه‌ای پدید آورده‌اند که می‌کوشد توضیحی پذیرفتنی برای فرودستی زنان و شکل‌های بهره‌کشی طبقاتی، ارائه دهد. هدف آنان تحلیل و توضیح رابطه میان فرودستی زنان و دیگر جنبه‌های سازمان‌دهی شیوه تولید سرمایه‌داری است. به نحوی که شیوه تولید سرمایه‌داری منجر به وابستگی اقتصادی زنان به مردان می‌شود و این ستم نتیجه دو عامل است: ۱- منع زنان از کار مزدی ۲- محدود کردن نقش آنان در حوزه خانگی که روابط تولید را باز تولید می‌کرد. کار بی‌مزد زنان در مراقبت از نیروی کار و پرورش نسل بعدی کارگران به سود سرمایه‌داری است و برای بقای آن ضرورت دارد. به عقیده مارکس سرمایه‌داری از کار زنان به‌منظور کاهش هزینه‌های تولیدی استفاده می‌کند، کار ارزان زنان برای جایگزینی کارگران‌تر مردان مورد استفاده قرار می‌گرفت (والاس، ۱۳۷۶: ۲۴۱-۲۴۲).

حمله به جامعه سرمایه‌داری مورد توجه مارکس بوده و از خلال آن به مسائل طبقات نیز پرداخته است. وی برخلاف لیبرال‌ها و معتقدان به آرمان‌شهر که

می‌پنداشتند شرایط محیطی به طبیعت انسان شکل می‌دهد، این عقیده را رد نمود که طبیعت انسان بتواند در نظام سرمایه‌داری تحقق یابد. وی تأکید نمود که باید عوامل وابستگی اقتصادی زنان به مردان شکسته شود. همچنین هر دو جنس باید رها از انگیزه‌های اقتصادی و نجات یافته از کارهای سخت و مشقت‌بار خانه، قادر به پرداختن کار متقابل در جامعه باشند. در این نگرش مالکیت جمعی به مفهوم آن است که هیچ‌کس از قبل دارایی مادی امتیازی ندارد. مارکس در آثار خود توجه چندانی به روابط بین دو جنس ننموده است، با این اعتقاد که رهایی زنان نتیجه‌ی جانبی ایجاد سوسیالیسم خواهد بود.

مارکسیست‌ها در همان حال که معتقدند زنان در نظام سرمایه‌داری در معرض ستم اقتصادی می‌باشند و به‌عنوان ارتش ذخیره‌ی کار، استخدام یا اخراج می‌شوند، از این امکان غفلت می‌کردند که زنان در معرض شکل‌های دیگری از ستم نیز قرار دارند. از نظر مارکسیسم، سرمایه‌داری بزرگ‌ترین دشمن است و مردان و زنان متحد پس از لغو سرمایه‌داری مشکلی نخواهند داشت. این تفکر موجب شد که فمینیست‌های رادیکال، مارکسیسم را متهم نموده و معتقد باشند که دید مارکسیسم نسبت به جنسیت کور است. لذا فمینیست‌های موج دوم کوشیدند نظام‌های مشکل‌ساز زنان را از نظر اقتصادی و جنسی یکسان نمایند (موسوی، ۱۳۸۷: ۲۷۴؛ ۲۸؛ Benston, ۱۹۶۹: ۷۰؛ fox, ۱۹۸۰).

به‌طور کلی مارکسیسم و فمینیسم یک نقطه مشترک دارند و آن نگاه انتقادی به جهان است. هر دو در پی شناخت دنیا هستند نه به شکل ایستا و ساکن بلکه با نگاهی که جهان را حاصل چالش اضداد می‌داند. مارکسیسم تکیه‌گاه

خودش را بر دینامیسم طبقاتی جامعه سرمایه‌داری قرار می‌دهند که بی‌عدالتی مشخصه جوامع سرمایه‌داری است.

همه واحدهای تولیدی، انرژی، منابع و... در تملک اقلیتی از مردم (طبقه سرمایه‌دار) است. ضرورت عریان، اکثریت بزرگی از جامعه (طبقه کارگر) را ناچار می‌کند برای ادامه حیات در برابر دریافت دستمزد دیکته شده توسط سرمایه‌داران کار کنند. سرمایه‌داری با استثمار طبقه کارگر است که می‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد و آنچه این نظام را حفظ می‌کند اجبار است. مارکسیسم بر طبیعت انسانی تاکید می‌ورزد به عقیده این مکتب شغل و کار فرد پدید آورنده هویت او و درک وی از خویشتن است. این دیدگاه فکری در رابطه اجتماعی و کار افراد، فضایی اقتصادی و سوسیالیستی را پدید می‌آورد و به عنوان یک مکتب فکری بر تغییرات اجتماعی و روابط کار در سبک اقتصادی مختلف و بر نابرابری اجتماعی تاکید می‌ورزد (فریدمن، ۱۳۸۱: ۷۸).

یکی از کامل‌ترین توضیحات فمینیستی مارکسیستی را میشل بارت^۱ در ستم امروز بر زنان ارائه داده است که استثمار زنان با تکیه بر تفاوت‌های زیستی میان زنان و مردان یا با توجه به ضرورت‌های بقا سرمایه‌داری قابل توضیح است نه عقاید ایدئولوژی مسلط (والاس، ۱۳۷۶: ۲۵۱-۲۵۲). در واقع او تحلیلی مارکسیستی از رابطه‌ی میان ستم بر زنان و بهره‌کشی طبقاتی در جامعه سرمایه‌داری ارائه می‌دهد، که بر محور شناخت موقعیت اجتماعی زنان در جامعه سرمایه‌داری و شناخت رابطه وابسته و بدون اختیار زنان با شوهر و پدر، استوار است. از نظر او سرخ ستم بر زنان، نظام خانواده / خانوار است، یعنی مجموعه‌ای شامل ساختاری اجتماعی و یک ایدئولوژی معین که همان

خانواده خواهی است. از نگاه او ایدئولوژی خانواده، خانواده هسته‌ای را شکلی طبیعی و جهان‌شمول معرفی می‌کند، که تقسیم کار طبیعی در آن جاری است؛ به این ترتیب که مرد تأمین‌کننده منافع مادی و زن تیماردار و تأمین‌کننده خدمات رایگان خانگی شناخته می‌شود. این نظام وجه اجتناب‌ناپذیر جامعه سرمایه‌داری است؛ اما در طول تاریخ به جزئی از مناسبات طبقاتی بدل شده است. این نظام اجتناب‌ناپذیر نبود، اما از دل روندی تاریخی بیرون آمد، یعنی در طی روندی که اعتقاد ایدئولوژیک به اینکه نقش طبیعی زن، کارگر خانگی یعنی، همسر و مادر است، در مناسبات تولید سرمایه‌داری ادغام شد. این ایدئولوژی در گذشته هم بود، اما گسترش آن به این دلیل بود که با مناسبات خانوادگی بورژوازی که در پی ظهور سرمایه‌داری تثبیت شده بود، همخوانی داشت (ابوت و والاس، ۱۳۸۰: ۹۰). در این زمینه مارکس و انگلس که تنها جریان بشری را جنبش‌های کار و کارگری می‌دانستند، بر ضد نظام سرمایه‌داری مباحث مفصلی ارائه دادند و همواره اتحادیه‌های کارگری را ابزاری مناسب برای رویایی با سرمایه‌داری می‌دانستند در این میان انگلس توجه ویژه‌ای به مسئله زنان داشته که زنان با مردان برابرند و اگر چنین به نظر نمی‌رسد، به دلیل آن است که مردان در خانواده نقش مولد دارند و هنگامی که مالکیت خصوصی بر تولید حاکم شود زنان قدرت خود را از دست می‌دهند و احاطه مردان به مالکیت خصوصی خانواده را به نظامی مردسالار تبدیل می‌کند (Clif, ۱۹۸۴).

۴)

اندیشه مارکسیستی مشابهت‌هایی با دیدگاه سوسیالیست در زمینه اشتغال زنان دارد و معتقداند که آزادی کامل زنان با گسترش سوسیالیسم و ارائه خدمات دولتی به زنان میسر می‌شود، فمینیست‌های مارکسیست پیچیدگی روابط نظام

سرمایه‌داری و مقوله جنسیت را در اولویت برنامه‌های خود قرار دادند و تحولات اقتصادی را منشاء فروتری زنان می‌دانند (waters, ۱۹۹۴: ۴۴).

رهیافت فمینیست مارکسیستی، هم‌چون فمینیسم لیبرال، معطوف به حوزه عمومی است و با توجه به دل مشغولی‌اش به سازمان کار، وضعیت زنان از لحاظ کار دستمزدی را بیشتر کانون توجه قرار می‌دهد. اهمیت کار بی‌حیره و موجب در عرصه خصوصی، که مرتبط با وضعیت زنان است، در فمینیسم مارکسیستی جدال‌انگیز است؛ زیرا مارکسیسم عمدتاً اقتصاد را با آنچه در بازار سرمایه‌داری وجود دارد، برابر می‌پندارد؛ اما برخلاف لیبرال‌ها، با اقتصاد سرمایه‌داری مخالف است و از رهیافتی انقلابی طرف‌داری می‌کند، که در آن به سرنگونی سرمایه‌داری به‌مثابه پیش‌شرط ضروری برطرف شدن رجحان مردانه نگریسته می‌شود (بیسلی، ۱۳۸۵: ۹۸). به‌گونه‌ای که این شاخه از فمینیسم‌ها برخلاف لیبرال‌ها که می‌پنداشتند شرایط محیطی به طبیعت انسان شکل می‌دهد این عقیده را رد می‌نمودند که طبیعت انسان بتواند در نظام سرمایه‌داری تحقق یابد و تاکید می‌کنند که باید عوامل وابستگی اقتصادی زنان به مردان شکسته شود و هر دو جنس باید قادر به پرداختن کار متقابل در جامعه باشد (Cliff, ۱۹۸۴: ۶۶). صاحب‌نظران اصلی این دیدگاه اگوست بیل، رزا لوکزامبورگ، ملاراتکین هستند.

بسیاری از متفکران مارکسیسم-فمینیسم از جمله جامعه‌شناسان و انسان‌شناسان برجسته، براساس اشکال قدیمی خویشاوندی و نقش تقسیم‌بندی جنسیتی کار در پشتیبانی یا تعیین قدرت اجتماعی زنان، مطالعات فرهنگی، مقطعی و تاریخی انجام داده‌اند (Reed, ۱۹۷۳: ۵۶). آن‌ها همچنین در زمینه ارزیابی توسعه اقتصادی جهان سرمایه‌داری ضمن توجه به تمام نیروی‌های

مخالف آزادسازی زنان اعتقاد دارند که بهبود اشتغال زنان به طور جهانی به وخامت وضعیت زنان کارگر فقیر در کشورهای مستعمراتی می‌انجامد (sen & Growth, ۱۹۸۷: ۸۷). سایر فمینیست‌های انسان‌شناس استدلال می‌نمایند که برخی متغیرهای کلیدی در افزایش نقش زنان در تولید، جهت فهم موقعیت و قدرت اجتماعی زنان نقش بسزایی دارند (Parker & sanday; Leghorn ۶۷-۶۹: ۱۹۸۱). گروهی دیگر نیز مطالعات تاریخی در مورد روش‌هایی انجام داده‌اند که اقوام، نژادها و طبقات زنان را به صورت متفاوتی در روابط تولیدی دخیل نموده است (Davis, ۱۹۸۳: ۴۷).

با مطالعه رویکردهای مختلف فمینیستی از قبیل مارکسیستی و لیبرالیستی می‌توان دریافت که تغییر و تحول در ساختار اشتغال زنان از یک نگرش اقتصادی کلی و حاکم تبعیت می‌کند و نکته جالب توجه آن که دیدگاه‌های فمینیستی در دفاع از حقوق اقتصادی - اجتماعی زنان موضوع بیکاری نیروی کار زنان را جهت به چالش کشیدن نظریه‌های حاکم اقتصادی مطرح کرده‌اند و عنصر مفقوده و کلیدی در حل مشکلات دو جنس یعنی عدالت را نادیده انگاشته‌اند.

۴-۴- فمینیسم سوسیالیست

سال‌های پایانی دهه‌ی ۱۹۶۰ و سال‌های آغازین دهه‌ی ۱۹۷۰ شاهد تقریر جدیدی از فمینیسم است، به نام فمینیسم سوسیالیستی؛ که گرایشی است در صدد ادغام آموزه‌های موجود فمینیستی خصوصاً رادیکال و مارکسیست بر آمد. در حقیقت زیر بنای شالوده فمینیسم سوسیالیستی انتقاد این گروه از کور جنسی مارکسیسم، درجه دوم تلقی شدن مسائل زنان و عدم توجه به ستم بر

زنان از جانب مردان در درون خانواده در فمینیسم مارکسیستی از یک سو و تحلیل تک علتی و تحویل همه مسائل زنان به پدرسالاری در فمینیسم رادیکال از سوی دیگر می‌باشد. از شخصیت‌ها در این زمینه می‌توان هارتمن نام برد که تحلیل مارکسیستی را دچار کور جنسی و تحلیل فمینیستی را به دلیل بی-توجهی به تاریخ ناقص می‌داند و تبیین جامع را تنها با بررسی نظام دوگانه میسر می‌داند (ابوت، ۱۳۸۰: ۲۰۴). متفکران این شاخه عبارتند از: ایزنشتاین، لورد مک کینان، اسمیت، هارتمن.

شعارهای این شاخه از فمینیست‌ها همان‌طور که تا اینجا اشاره کردیم حذف مردسالاری و سرمایه‌داری است چون مردسالاری فرآیندی تاریخی است و مردان در تاریخ به زنان اعمال قدرت می‌کنند، زمانی هم که جوامع به سمت سرمایه‌داری می‌روند موجب پیشرفت‌های مردان در عرصه سیاسی و عمومی می‌شود که زنان به آن راه ندارند.

اهداف و آرمان‌های این گروه این است که آزادی زنان با فروپاشی نظام سرمایه‌داری محقق نمی‌شود. ستم بر زنان از ناحیه مردان و در حیطه خصوصی و خانواده و در نتیجه ساختار عمیق مردسالاری است. لذا آزادی زنان در گرو نابودی نظام سرمایه‌داری و مردسالاری به‌طور همزمان است و در این راستا کشف انواع شیوه‌های تسلط در زندگی زنان از اهداف نظری فمینیسم سوسیالیستی محسوب می‌شود (والاس، ۱۳۷۶: ۲۶۲).

برپایه اندیشه سوسیالیسم زنان رابطه دوگانه با اقتصاد دارند یعنی هم مصرف‌کننده‌اند، هم مورد مصرف قرار می‌گیرند. در این دیدگاه خروج زنان و اشتغال به‌مثابه نجات از سیستم سلطه‌مدار مردانه است و از این رو مسئله مالکیت گروهی هم در این نحله همچون مارکسیسم مد نظر قرار داد.

۴-۴-۱ تفاوت‌های فمینیستِ مارکسیست و سوسیالیست

۱- دغدغه مارکسیست‌ها تحلیل نابرابری طبقاتی بود اما تحلیل تمام انواع تسلط و نابرابری مورد توجه فمینیست‌های سوسیالیست بود.

۲- منظور مارکسیست‌ها از شرایط مادی شیوه‌های اقتصادی و تولید کالایی بود، اما فمینیست‌های سوسیالیست شرایط مادی را شرایط گسترده‌ای می‌داند که زندگی بشر را حفظ می‌کند.

۳- برخلاف مارکسیست‌ها که اهمیت چندانی به ایدئولوژی نمی‌دهند، سوسیالیست معتقد است که ایدئولوژی خود ثمره و نتیجه شرایط مادی است و بر شخصیت انسان تاثیر می‌گذارد.

در نتیجه سوسیال فمینیست‌ها معتقداند تنها با بررسی ارتباط تاثیر دو عامل سرمایه‌داری و مردسالاری می‌توان به تحلیلی واقع‌بینانه از وضعیت زنان در جوامع سرمایه‌داری دست یافت چراکه در نظام سرمایه‌داری هم مردان و هم سرمایه‌داران زنان را تحت استثمار قرار می‌دهند (رودگر، ۱۳۸۸: ۱۶۵).

همان‌طور که گفته شد نقد اصلی فمینیسم مارکسیستی متوجه آثار نظام و شیوه تولید سرمایه‌داری است. در اینجا ابتدا اشاره مختصری به جهانی شدن سرمایه‌داری افکنده و سپس به نقدهای وارده می‌پردازیم.

۲-۴-۴ جهانی شدن سرمایه‌داری

جهان‌گرایی (Universalism) یعنی بسط و گسترش انتقال تمدن و فرهنگ آمریکا به سایر کشورهای جهان به عبارت دیگر جهان‌گرایی نفی دیگران، نفوذ در فرهنگ دیگران و محل برخورد ایدئولوژی‌ها است. با این نگاه جهانی شدن اوج پیروزی سرمایه‌داری جهانی در عالم است. در حقیقت جهانی شدن یکی از مراحل پیدایش و گسترش سرمایه‌داری جهانی است که سابقه آن به قرن پانزده برمی‌گردد یعنی تحولات چشمگیر در زمینه رابطه نیروی کار و سرمایه به همراه نوآوری‌های گوناگون در زمینه فناوری که سرمایه‌داری را قادر ساخت تا کل زمین را فرا بگیرد (شولت، ۱۳۸۲: ۴۷-۵۰).

جهانی شدن یک پدیده گسترده جهانی است که آثار متفاوتی بر زندگی مردم جهان اعم از غنی و فقیر و زن و مرد برجای نهاده است. به نظر می‌رسد زنان آثار پدیده جهانی شدن را با گستردگی و عمق بیشتری تجربه می‌کنند. زنان به-عنوان اقشار محروم و منزوی به دلیل دسترسی نداشتن به منابع و فرصت مناسب به‌گونه‌ای متفاوت از جهانی شدن تأثیر می‌پذیرند. فرآیند جهانی شدن در تشدید آگاهی زنان نسبت به جایگاه زنان مناطق دیگر جهان، ایجاد فرصت‌های مختلف برای برقراری تماس میان آن‌ها، گسترش مباحث حقوق بشر و زنان و همچنین زمینه‌های نو برای مشارکت آنان جهت دگرگون‌سازی الگوهای نقش موثر بوده است ([Http/www. mardomsalari.com](http://www.mardomsalari.com)).

سرمایه‌داری جهانی بر اشتغال زنان اثرات متفاوتی داشته است که در اینجا به بعضی از پیامدهای مثبت و منفی آن بر اشتغال زنان اشاره می‌کنیم:

۱-۲-۴ آثار مثبت جهانی شدن سرمایه‌داری بر اشتغال زنان

گرچه جهانی شدن در ابعاد سه گانه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی آثار متعددی بر کلیه پدیده‌های اجتماعی و من جمله وضعیت اشتغال زنان داشته و در پاره‌ای از موارد این تاثیرات یکدیگر را تشدید نموده‌اند، لیک عمده آثار موجود در ذیل معرفی می‌گردند:

- ۱- افزایش درآمد
- ۲- حق انتخاب
- ۳- افزایش بهره‌وری
- ۴- افزایش سطح آگاهی که جهانی شدن از طریق گسترش وسایل ارتباط جمعی و توسعه ارتباطات موجب افزایش سطح آگاهی زنان می‌شود تا آنان فرصت مناسبی برای اثبات خود داشته باشند، استفاده از اینترنت یکی از مظاهر جهانی شدن سرمایه‌داری است که فرصت‌هایی برای زنان در تجارت الکترونیکی ایجاد کرد.

۵- افزایش مشارکت آن‌ها در بازار کار که این خود منجر به افزایش درآمد آن‌ها و در نتیجه افزایش دسترسی زنان به سرمایه‌های اجتماعی هم‌چون آموزش و بهداشت شده است (ابریشمی ومهدوی، ۱۳۹۰: ۲).

۲-۲-۴ آثار منفی جهانی شدن سرمایه‌داری بر اشتغال زنان

جهانی شدن علاوه بر آثار مثبت، آثار منفی نیز بر وضعیت اشتغال زنان داشته است که اهم آن عبارتند از:

- ۱- بازار کار زنان نامن شده است.

۲- در نتیجه انحصارات شرکت های چند ملیتی استانداردهای بازار کار خصوصاً برای زنان کاهش یافته است و زنانی که در خارج از خانه کار می کنند شغل هایی با درآمد پایین بدست می آورند و به طور متوسط نسبت به مردان حقوق کمتری دریافت می کنند و با توجه به اینکه نظام سرمایه داری به کارهایی با دستمزد پایین تکیه می کند تا خود را سرپا نگه دارد به همین خاطر کار زنان به صورت کارهای با دستمزد کم یا کارهایی بدون مزد درمی آید.

۳- از دیگر آثار منفی جهانی شدن سرمایه داری استفاده جنسی از زنان و نداشتن امنیت شغلی است (ابریشمی و مهدوی، ۱۳۹۰: ۳).

بنابراین اگرچه با ظهور سرمایه داری مشارکت زنان در نیروی کار افزایش یافته است. این امر تا حد زیادی به صورت های نامنظمی از اشتغال با حقوق رسمی، کارهای قابل انجام درخانه، کارهای پاره وقت و پیمانکاری ثانوی به- جای اشتغال با حقوق رسمی بوده است. به گونه ای که کار خانگی در نظام سرمایه داری ماهیتی کاملاً دوگانه و تناقض نما دارد: از یک طرف هیچ ارتباطی مستقیمی بر سرمایه ندارد و ارزشی ایجاد نمی کند و از طرفی دیگر ارزش ایجاد می کند، زیرا که در به وجود آمدن کالا، نیروی کار سهیم است. کالایی که وقتی در مقابل کالای دیگر در بازار مبادله می شود، ارزش تولید شده توسط کار خانگی را تحقق می بخشد. کار خانگی نظام سرمایه داری به صورت کاری خاص که مفهوم کار انتزاعی بر آن صادق نیست باقی می ماند و این جنبه است که به آن ویژگی خاصی بخشیده است. آنچه کار خانگی تحت نظام سرمایه-داری را مشخص می کند، این است که در فعالیت های مرتبط با مصرف انجام می گرد نه به واسطه بازار و خود مصرف به واسطه بازار از تولید جدا شده است (Federica, ۱۹۷۵: ۱۸۷-۱۹۴).

نکته مهم این است که در نظام سرمایه داری نه فقط اجناس ساخته شده به صورت کالا مورد مبادله و خرید و فروش قرار می‌گیرند بلکه کار نیروی انسانی خود به یک کالا تبدیل شده و صاحب نیروی کار می‌تواند آن را بفروشد و سرمایه داری که به آن احتیاج دارد می‌تواند از آن بهره‌برداری کند. یکی دیگر از دستاوردهای جهانی شدن سرمایه‌داری عملکرد شرکت‌های بزرگ چند ملیتی در قالب صنایعی با تکنولوژی جدید برای حصول درآمد بیشتر و همسان‌سازی در تولیدات است که احتمالاً بیشترین اثر منفی را بر زنان خواهد گذاشت زیرا حقوق مزد بگیری برای زنان به واسطه تکنولوژی جدید حذف خواهد شد. شرکت‌های فرا ملیتی برای حفظ قدرت رقابتی خود در بازارهای جهانی ناچاراند هزینه‌های تولید را کاهش داده و از طریق صنعت زدایی (انتقال صنایع کاربر از مرکز به پیرامون) و تجدید سازمان صنایع (جذب نیروی کار ارزان مهاجر از پیرامون) یا هر دو بهره‌وری تولید خود را به حداکثر برسانند (نقیب زاده، ۱۳۸۰: ۳۹).

انگلس فیلسوف و نظریه‌پرداز آلمانی اسارت و تابعیت زن را نتیجه داده‌ها و فرآورده‌های نهاد جامعه‌ی طبقاتی و ابزارهای تحت خدمت نظام سرمایه‌داری می‌داند، او ریشه همهی خشونت و ستمی که بر زنان می‌رود را در سرشت سرمایه‌داری می‌جوید. در همین نظام سرمایه‌داری است که زن بر اساس نیاز سرمایه در استثمار نیروی کار و جستجوی مداوم در یافتن نیروی کار ارزان‌تر شکل می‌گیرد و برای تامین معیشت خود و خانواده‌اش وارد مناسبات حیات اقتصادی جامعه می‌شود و به درون کارگاه‌ها و زیر سیطره ماشین آلات قرار می‌گیرد و اگر چه موفق به کسب استقلال اقتصادی خود می‌شود ولی هیچ امتیاز اجتماعی بدست نمی‌آورد. به گفته انگلس رهایی تمام انسان‌ها از بند

سلسله مراتب اجتماعی و تبعیض و دوگانگی که بر روابط انسان‌ها حاکم است در فروپاشی سرمایه‌داری و ابزارهایی که ارزش‌های آن را تشدید می‌کند است (Cliff, ۱۹۸۴: ۵۸).

با توجه به این گفته‌ها یکی از حوزه‌های مورد توجه فمینیست‌ها اثرات توسعه اقتصادی و اجتماعی و سرمایه‌داری بر زندگی زنان بوده که در این زمینه به نظر تیانو (۱۹۸۷) سه دیدگاه با هم رقابت می‌کنند:

۱- **نظریه ادغام:** طبق این نظریه توسعه با درگیری هرچه بیشتر زنان در اقتصاد به رهایی ایشان و نابرابری جنسی می‌انجامد.

۲- **نظریه حاشیه‌ای:** طبق این نظریه با توسعه سرمایه‌داری زنان بیشتر از نقش‌های تولیدی کنار گذاشته می‌شوند و به قلمرو خصوصی محدود می‌شوند، در این روند زنان به مردان از نظر مالی وابسته می‌شوند.

۳- **نظریه بهره‌کشی:** در این نظریه مدرنیزه شدن به پیدایش نوعی نیروی کار ارزان زنان منجر می‌شود. زنان در بخش تولید صنعتی نقش بهتری پیدا می‌کنند اما مورد بهره‌کشی قرار می‌گیرند چون به آن‌ها به صورت نیروی کار درجه دوم می‌نگرند (ابوت، ۱۳۸۰: ۷۱).

۴-۵ تاثیر سرمایه‌داری جهانی بر وضعیت اشتغال زنان از نگاه فمینیسم

مارکسیسم

قرن نوزده را می‌توان قرن حضور نظام‌مند زنان در مشاغل دولتی و خصوصی نامید. با آغاز انقلاب صنعتی و افزایش ظرفیت‌های شغلی، زنان به گفته مارکس تحت فشار و نه براساس انتخاب وارد عرصه کار و اقتصاد شدند. با انقلاب صنعتی نظام تولید خانگی جای خود را به نظام تولید کارخانه‌ای داد یعنی از

مصرف جدا شد که با تمرکز نیروی کار در کارخانه و تغییراتی در فرایند تولید همراه بود. با تجزیه فرایند تولید به مراحل ساده و اتکا به تکنولوژی و ماشین آلات به جای عضلات انسان از کارگران مهارت زدایی گردید و کارگر ارزان غیر ماهر جذب کارخانه‌ها شد. در این زمان نظام سرمایه‌داری با تاکید بر کاهش هزینه‌ها موجب رانده شدن بخش‌هایی از نیروی کار به حاشیه یا بازار کار گشت که معمولاً زنان از رانده شده‌گان به این بخش بودند که بیشتر مشاغل در این بخش عبارت بودند از: فروشندگی، کارهای دفتری و خدماتی که بیشتر زنان را به خود جذب می‌کرد (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۴).

لاروس به‌طور خاص اختراع ماشین تحریر را قهرمان ایجاد تغییر در وضعیت زنان می‌داند و از نگاه او چنین تقاضایی از سوی زنان نبود که به ظهور زنان شاغل منتهی شد، بلکه با پیدایش این اختراع زنان به سهولت وارد عرصه‌ای شدند و آن را از آن خود کرده و حق‌شان را به رسمیت شناختند. غیر از این مشاغل دفتری، زنان در مشاغل خدماتی چون پرستاری، مددکاری اجتماعی نیز جذب شده و در اوایل قرن بیستم نسبت زنان در این بخش به هفتاد درصد کل نیروی کار شاغل در آن بخش رسید. در این میان نظام سرمایه‌داری می‌کوشید تا آگاهی اجتماعی و سیاسی زنان را که به‌طبع گسترش حضور آن‌ها در بازار کار، افزایش داده و با تبلیغاتی که گاه رنگ تناقض داشت آن‌ها را به سطوح بالاتر اشتغال فراخواند (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۵).

بنابراین سرمایه‌داری اگر چه باعث اشتغال بیشتر زنان شده است اما بیشتر، آن‌ها را در سطوح پایین و کارهایی با دستمزد پایین قرار داده است.

در این قسمت شاخص‌هایی که نشان دهنده افول وضعیت اشتغال زنان در نظام سرمایه‌داری بین‌المللی و قرار گرفتن آن‌ها در بخش‌های حاشیه‌ای با دستمزد کم است، ارائه می‌شود.

۱-۵-۴- جاذبه جنسی در نظام سرمایه‌داری و استفاده ابزاری از آن

در نظام سرمایه‌داری زنان بیشتر به‌عنوان ابزارمورد استفاده قرار می‌گیرند. غرب با استفاده ابزاری از زنان حقوق آن‌ها را در جهت افزایش قدرت نظام سرمایه‌داری طراحی می‌کند.

نظام سرمایه‌داری جاذبه جنسی زنان را دور باطل تولید و مصرف و لذت قرار داده است به‌طوری که امروزه جاذبه جنسی زن یکی از استوانه‌های اصلی نظام سرمایه‌داری محسوب می‌شود. این نظام بر پایه تولید انبوه و مصرف استوار است. علم و تکنولوژی مدرن تولید انبوه را ممکن ساخته است ولی تولید انبوه اگر فروش و مصرف نداشته باشد قابل دوام نیست، اگر یک طرف سیستم سرمایه‌داری تولید است طرف دیگر مصرف است، به‌همین جهت پیدا کردن مصرف‌کننده برای تولیدات سرمایه‌داری در نظام سرمایه‌داری اهمیت دارد. جاذبه جنسی زن اگر با افسون هنر تلفیق شود توانایی سحر انگیز برای تغییر روانی جامعه را دارد. مخالفت زنان با استفاده شرکت‌های تبلیغاتی از جاذبه جنسی زن که جزء اجتناب‌ناپذیر سیستم اقتصادی سرمایه‌داری است با شکست مواجه شده است (مکنون و آشتیانی، ۱۳۸۴: ص ۴). جاذبه جنسی زن مثل علم و تکنولوژی در سیستم اقتصاد سرمایه‌داری نقش اصولی و کلیدی دارد و نظام سرمایه‌داری مثل ترازو و کفه است که توازن این دو کفه را حفظ می‌کند. علم و تکنولوژی در کفه تولید و جاذبه جنسی زنان در کفه مصرف.

۲-۵-۴ بازار کار ثانویه

اشتغال زنان در کارخانه‌ها به معنای ورود آن‌ها به بازار کار بود. کارگران باید در شرایط مساوی دستمزد برابر دریافت کنند و نباید براساس جنسیت و نژاد نابرابری ایجاد شود اما عملاً سرمایه‌داری به دلیل نیاز به کاهش هزینه نیروی کار و در نتیجه کاهش هزینه تولید و افزایش سود، بخش‌هایی از نیروی کار را به حاشیه می‌راند و آنچه تحت عنوان بازار کار ثانویه است شکل می‌گیرد. این بازار زمینه عرضه و تقاضای کار برای زنان است. بازار ثانویه از یک سو میدان عرضه و تقاضای کارهای کم دستمزد در داخل هر یک از بخش اقتصاد است که عمدتاً غیر ماهرانه اند؛ از سوی دیگر عرضه مشاغل مربوط به حوزه خاصی از اقتصاد است که دستمزد در آن‌ها کاملاً پایین تر از سایر حوزه‌ها است (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۲). یکی از جلوه‌های اصلی حضور زنان در بازار کار ثانویه تمرکز آنان در صنعت پوشاک است که از یک سو کلاً سطح دستمزد در این حوزه چندان زیاد نبوده و از سوی دیگر زنان نسبت به هم قطاران مرد خود در شرایط نامساعدی قرار دارند. از دیگر حوزه‌هایی که زنان کارگر در آن اشتغال داشتند حوزه‌هایی با مشاغل فصلی است که امکان داشتن کار ثابت را از آن‌ها سلب می‌کند.

۳-۵-۴-۳ ارتش ذخیره کار

فمنیست‌های مارکسیست در تلاش برای اینکه جایگاه زن در بازار کار را از طریق بررسی نظام تولید سرمایه‌داری توضیح دهند تحلیل‌هایی از این

موقعیت در بازار کار به عمل آورده‌اند. یکی از این تحلیل‌ها نظریه ارتش ذخیره کار است که سرمایه‌داری با استفاده از ارتش ذخیره کار باعث کاهش ارزش نیروی کار می‌شود (مشیرزاده، ۱۳۸۱: ۳۰). زنان بخشی از این ارتش ذخیره کار بودند و با توجه به ایدئولوژی خانه‌نشینی به سهولت می‌شد آن‌ها را به خانه برگرداند به‌گونه‌ای که هر وقت تقاضای بالا برای نیروی کار که احتمال افزایش دستمزدها را به همراه داشت کارفرما به ارتش ذخیره کار روی می‌آورد و زنان از این نظر ارتش ذخیره کار انعطاف پذیر را تشکیل می‌دهند که با کسادی بازار، تقاضای کم برای نیروی کار و افزایش بیکاری به خانه‌هایشان بر می‌گشت (امیری، ۱۳۷۸: ۲۷۴). این امر بخصوص برای زنان متأهل بیشتر صادق است چون از لحاظ دستمزد به شوهران‌شان وابسته‌اند و شغل دیگری ندارند.

۴-۵-۴- جدایی سپهر عمومی (حوزه تولید) از سپهر خصوصی (حوزه

مصرف)

جدایی میان سپهر عمومی و خصوصی پیامدهای عمیقی برای روابط و هویت‌های مبتنی بر جنسیت داشت. زنان به‌عنوان یک جمع در تصمیم‌گیری‌ها و اقدامات عمومی در معنای ما قبل سرمایه‌داری آن نقشی تعیین‌کننده نداشتند اما در تولید و در نتیجه حیات جامعه نقشی تعیین‌کننده داشتند. تقسیمی میان خانواده و جهان تولید وجود نداشت و کار آن‌ها همانند کار مردان ارج نهاده می‌شد. اما با این تحولات (ظهور سرمایه‌داری)، زنان به سپهر خصوصی رانده شدند که کاری که در آن صورت می‌گرفت دیگر کار محسوب نمی‌شد زیرا کار تولیدی نبود و زنی که در خانه کار می‌کرد صرفاً خانه‌دار بود و این مرد بود که نان‌آور تلقی می‌شد (هی وود، ۱۳۷۹: ۴۰۹-۴۱۶).

از سوی دیگر در شرایطی که تقسیم بندی میان دولت و جامعه مدنی شکل می‌گرفت و سپهر عمومی به بخش‌های مختلف تقسیم می‌شد زنان از آن کنار گذاشته شدند. در کنار جدایی میان سپهرهای خصوصی و عمومی آینده‌ای شکل گرفت که به انگاره خانه‌نشینی معروف شد. شعار این انگاره تجلیل از نقش خانگی زنان و تاکید بر جدایی قلمروهای زنان و مردان بود و به‌نظر می‌رسید که جدایی دو سپهر عمومی و خصوصی همراه با انگاره خانه‌نشینی کارکردهایی برای سرمایه داری پر تنش این دوره داشت. این تفکیک، روشی بود برای کاهش تضادهای تنش‌زا به این شکل که خانواده می‌توانست برای مردانی که در عرصه عمومی درگیری‌ها رقابت‌ها و تعارضات حاکم بر زندگی سرمایه‌داری را تجربه می‌کردند محلی امن باشد و کمک روحی و روانی زن در خانواده به‌عنوان عامل رهایی روحی مردان از مشکلات محل کار مورد تاکید قرار می‌گرفت، البته شاید این کارکرد بیشتر مناسب حال مردان طبقه متوسط بود که همسرانشان معمولاً اشتغال بیرون از منزل نداشتند و در نتیجه می‌توانستند حمایت عاطفی برای مردان درگیر کار و رقابت فراهم سازند (فریدمن، ۱۳۸۱: ۴۵).

۵-۵-۴- پیدایش خانواده هسته‌ای

در خانواده کشاورز و تولید ما قبل عصر صنعتی، زنان موقعیت اجتماعی بالاتری را دارا بودند و منزلت‌شان بیشتر از خانواده مصرفی زندگی شهری ما یعنی خانواده هسته‌ای بود. در مدت زمانی که کشاورزی براققتصاد مسلط بود خانواده کشاورز خانواده موفق بود تا اینکه وضعیت مذکور با ظهور سرمایه‌داری انحصاری صنعتی و خانواده هسته‌ای به کل دگرگون شد. خانواده هسته‌ای در جهت منافع مردان در نظام سرمایه‌داری پایه‌گذاری شده بود زیرا پیش

از پیدایش خانواده هسته‌ای، مردم در گروه‌هایی به صورت اشتراکی زندگی می‌کردند. همه زنان برای مردان و همه مردان برای زنان بودند ولی در خانواده هسته‌ای زنان کاملاً به شوهران‌شان وابسته بودند. بنابراین زنان با از دست دادن موقعیت خودکفایی اقتصادی خویش منزلت اجتماعی‌شان را از دست دادند و ارزش اجتماعی زنان در نظام سرمایه‌داری به پایین‌ترین حد خود رسید. فمینیست‌های مارکسیست معتقداند یکی از مهم‌ترین عوامل به وجود آمدن تفاوت‌های میان زن و مرد به نهاد خانواده بر می‌گردد. خانواده در واقع چیزی نیست جز نظامی از نقش‌های مسلط که مردان نهاد خانواده را برای حفظ دارایی خود و انتقال آن به وارثان حقیقی‌شان تشکیل دادند (وینست، ۱۳۷۸: ۲۸۶).

۶-۵-۴- نابرابری جنسیتی در اثر جامعه طبقاتی و مالکیت خصوصی

یکی از مارکسیست‌های فمینیست به نام خانم الکساندر کولنتای معتقد است که مشکل عمده نابرابری، بقا و ادامه مالکیت خصوصی است ولی، احساس مالکیت جنسی را به عنوان آخرین نشانه ذهنیت مالکیت خصوصی دانسته که باید از طرف دولت ممنوع گردد. بر این اساس پیدایش مالکیت خصوصی، روابط و مناسبات اجتماعی غلط نهاد خانواده، نظام پدرسالاری و بازداشتن زنان از تولید عمومی از جمله عوامل مهم نابرابری میان زن و مرد محسوب می‌شود (همان، ۲۸۶).

علاوه بر این یکی از ویژگی‌های بارز سرمایه‌داری و به طور کلی جامعه طبقاتی، نابرابری جنسی است. مردان در اقتصاد، سیاست و فرهنگ‌اند در حالی که زنان نقش فرمانبر را بازی می‌کنند. سلطه‌گری مردان ویژگی جامعه طبقاتی

گردیده است و این سلطه‌گری را مالکیت خصوصی، دولت، کلیسا و شکلی از خانواده که در خدمت منافع مردان بوده است حمایت کرده و این جامعه طبقاتی بوده که زنان را از حق مشارکت در وظایف اجتماعی بازداشته است. بنابراین در جوامع اولیه که بر پایه روش تولید اشتراکی بنیان نهاده شده بودند زنان به‌مثابه رهبران فرهنگی و تولیدی جامعه تلقی می‌شدند. آنان در مسائل قبیله‌ای موقعیت بالایی داشتند و مردان هیچ محدودیتی برای آنان ایجاد نمی‌کردند. اما پیدایی جامعه طبقاتی، مالکیت خصوصی و ازدواج تک همسری این آزادی زنان را از بین برد و تا زمانی که زنان نهادهای اشتراکی خود را حفظ کرده‌اند هیچ نیرویی نتوانست آنان را از قدرت بر کنار کند. اما با ظهور نظام جدید مالکیت خصوصی زنان پراکنده شدند و نیروی اجتماعی خود را از دست دادند و این دو نهاد یعنی مالکیت خصوصی و جامعه طبقاتی از نتایج ظهور سرمایه‌داری بودند. بنابراین شاخص‌هایی که در این قسمت ارائه شدند نشان می‌دهند که سرمایه‌داری اگر چه باعث ورود زنان به عرصه عمومی شده است اما بیشتر آن‌ها را در حرفه و مشاغل بی‌ارزش قرار داده است.

نتیجه‌گیری:

بیشتر فمینیست‌ها در بحث تفاوت میان زنان و مردان قائل به برابری در همه قلمروها هستند و وجود تفاوت میان زن و مرد را نه یک تفاوت ذاتی و طبیعی بلکه زاییده قالب‌های نادرستی می‌دانند که فاقد مبنای علمی‌اند. بر این اساس راه برقراری برابری کامل در جامعه را حذف کلی تمایزهای بین زن و مرد در همه ابعاد می‌دانند.

دو واقعه تاریخی و انقلابی در غرب، یعنی توسعه سرمایه‌داری صنعتی و دموکراسی نمایندگی، در ظهور جنبش‌های بیداری زنان نقش عمده داشته است زیرا وارد شدن زنان به اقتصاد صنعتی و کسب نقش‌های سیاسی همراه با جای گرفتن آن‌ها در پایین هرم مسئولیت، وظایف و دستاوردهایی برای آن‌ها به وجود می‌آورد و با اینکه سرمایه‌داری جهانی ورود زنان را به نیروی کار صنعتی تشویق کرد و موجب حق انتخاب، افزایش بهره‌وری، افزایش سطح آگاهی (از طریق گسترش وسایل ارتباط جمعی و توسعه ارتباطات)، افزایش مشارکت آن‌ها در بازار کار که این خود منجر به افزایش درآمد آن‌ها می‌شود، شد. اما با توجه به اینکه نظام سرمایه‌داری به کارهایی با دستمزد پایین تکیه می‌کند تا خود را سرپا نگه دارد، موجب رانده شدن بخش‌هایی از نیروی کار به حاشیه یا بازار کار گشت که معمولاً زنان از رانده شدگان به این بخش بودند. در این بخش کار زنان به صورت کارهای با دستمزد کم یا کارهایی بدون مزد درمی‌آید و به‌عنوان نیروی کار غیر ماهر در سطح پایین‌تر امور اداری قرار می‌گرفتند. از طرفی با توجه به اهمیت پیدا کردن مصرف‌کننده برای تولیدات سرمایه‌داری زنان در این نظام مورد استفاده تبلیغاتی قرار می‌گرفتند. بنابراین اگرچه با ظهور سرمایه‌داری مشارکت زنان در نیروی کار افزایش یافته است. این امر تا حد زیادی به صورت‌های نامنظمی از اشتغال با حقوق رسمی، کارهای قابل انجام درخانه، کارهای پاره وقت و پیمانکاری ثانوی به-جای اشتغال با حقوق رسمی بوده است. در نتیجه گسترش سرمایه‌داری صنعتی بود که زنان را از انواع کار مزدی و تخصصی کنار گذاشت و به حاشیه راند.

کتاب نامه

- ۱- ابریشمی، حمید؛ مهدوی، ابوالقاسم. (۱۳۹۰). اثرات جهانی شدن و تقاضا نیروی کار ماهر و غیرماهر ایران. *فصلنامه پژوهش بازرگانی*. ش ۵۸. ص...؟
- ۲- آبوت، پاملا؛ کلر، والاس. (۱۳۸۰). *جامعه شناسی زنان*. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران: نشرنی.
- ۳- آربلاستر، آنتونی. (۱۳۷۰). *لیبرالیسم غرب؛ ظهور و سقوط*. ترجمه عباس مخبر. تهران: نشر مرکز.
- ۴- آلیس واتکینز، سوزان و دیگران. (۱۳۸۰). *فمینیسم*، قدم اول، ترجمه زیبا جلالی نائینی. تهران: نشر شیرازه.
- ۵- جگر، آلیسون. (۱۳۷۵). *فمینیسم به مثابه فلسفه سیاسی*. ترجمه مریم خراسانی. *جامعه سالم*. ش ۲۶. ص...؟
- ۶- امیر ارجمند، اردشیر. (۱۳۸۴). *حقوق بشر زنان*. {بی جا}.
- ۷- راوندی، مرتضی. (۱۳۵۸). *تاریخ تحولات اجتماعی*. تهران: نشر نگاه.
- ۸- داب، موریس. (۱۳۷۹). *مطالعاتی در زاد و رشد سرمایه داری*. ترجمه حبیب الله تیموری. نشر: نی.
- ۹- دورانت، ویل. (۱۳۷۱). *لذات فلسفه پژوهشی در سرگذشت و سرنوشت بشر*. ترجمه عباس زریاب. نشر: سهامی.
- ۱۰- رودگر، نرجس. (۱۳۸۸). *تاریخچه، نظریات، گرایش‌ها و نقد فمینیسم*. تهران: نشر سازمان ملی جوانان.

- ۱۱- روسو، ژان ژاک. (۱۳۶۰). *آموزش و پرورش*. ترجمه غلامحسین زیرکزاده. تهران: نشر شرکت سهامی چهر.
- ۱۲- ریتز، جرج. (۱۳۷۴). *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*. ترجمه محسن ثلاثی. تهران: نشر علمی.
- ۱۳- شاپیرو، جان سالوین. (۱۳۸۰). *لیبرالیسم؛ معنا و تاریخ آن*. ترجمه محمد سعید حنایی کاشانی. تهران: نشر مرکز.
- ۱۴- شولت، یان آرت. (۱۳۸۲). *نگاهی موشکافانه به پدیده جهانی شدن*. ترجمه مسعود کرباسیان. {بی‌جا}.
- ۱۵- عطارزاده، مجتبی. (۱۳۵۸). *فمینیسم و کارآمدی آن در دفاع از حقوق زنان مسلمان خاورمیانه در زمینه اشتغال*. *فصلنامه بانوان*. شماره ۹. ص...؟
- ۱۶- فریدمن، توماس. (۱۳۸۱). *فمینیسم*. ترجمه فیروزه مهاجر. تهران: انتشارات آشیان.
- ۱۷- کولتای الکساندر و دیگران. (۱۳۸۱). *زنان در جامعه*. ترجمه اصغر مهدی زادگان. تهران: انتشارات ایران یکتا.
- ۱۸- گیدنز، آتونی. (۱۳۸۶). *جامعه‌شناسی*. ترجمه حسن چاوشیان. تهران: نشرنی.
- ۱۹- محمد پور، احمد و دیگران. (۱۳۸۵). *مبانی پارادایمی و مجادله های انتقادی (تحقیق فمینیسمی)*. {؟}
- ۲۰- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۱). *از جنبش تا نظریه اجتماعی*. تهران: انتشارات شیراز.
- ۲۱- مکنون، ثریا؛ عطایی آشتیانی، زهره (۱۳۸۴). *فمینیسم و روسپی گری*. *مجله کتاب زنان*. ش ۲۸. ص...؟

۲۲- منسریچ و دیگران. (۱۳۸۷). *دوجستار درباره فلسفه سیاسی فمینیسم*، ترجمه نیلوفر مهدیان. تهران: نشرنی.

۲۳- موسوی، معصومه. (۱۳۸۷). *تاریخچه مختصر تکوین نظریه‌های فمینیستی*؛ بولتن مرجع گزیده مقالات درباره‌ی فمینیسم، مرکز مطالعات فرهنگی- بین‌المللی. تهران: انتشارات بین‌المللی الهدی.

۲۴- مومنی، فرشاد. (۱۳۵۸). سرمایه‌داری در عصر شتاب تاریخ. *ماهنامه سوره*. ش ۴۶. ص...؟

۲۵- مهدوی، محمد صادق؛ دوستی، غزاله. (۱۳۵۸). نگاهی به اصل برابری فمینیسم و موانع اشتغال زنان. *فصلنامه بانوان*. ش ۹. ص...؟

۲۶- میشل، آندره. (۱۳۷۶). *پیکار با تبعیض جنسی*. ترجمه محمدجعفر پیونده. تهران: نشرنگاه.

۲۷- WWW.Mardomsalari.com.

۲۸- نقیب السادات، سید رضا. (۱۳۸۰). زنان و پیامدهای جهانی شدن. *مجله کتاب زنان*. ش ۱۱. ص...

۲۹- واترز، ماری آلیس؛ رید، اولین. (۱۳۸۳). *فمینیسم و جنبش مارکسیستی*. ترجمه مسعود صابری. تهران: نشر طلایه پرسو.

۳۰- والاس، کلر و دیگران. (۱۳۷۶). *درآمدی بر جامعه‌شناسی نگرش‌های فمینیستی*. ترجمه حمید احمدی و دیگران. تهران: انتشارات دنیای مادر.

۳۱- وینسنت، آندرو. (۱۳۷۸). *ایدئولوژی‌های مدرن سیاسی*. ترجمه مرتضی ثابت فر. تهران: نشر ققنوس.

۳۲- هی وود، آندرو. (۱۳۷۸). *درآمدی بر ایدئولوژی‌های سیاسی*. ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی. تهران: وزارت امور خارجه.

- ٣٣- Benston, Margaret. (١٩٦٩). **the Political Economy of Women's Liberation**. Monthly Review, v. ٢١, n.٤ (September ١٩٦٩)
- ٣٤- Berik, gunseli and seguino, Stephanie. (٢٠٠٩). **Feminist Economics of Inequality development and growth**, Routledge publishers.
- ٣٥- Cliff, Tony. (١٩٨٤). **class struggle and women'celiberation**. London black well.
- ٣٦- Delphy, Christine.(١٩٨٤). **Close to Home: A Materialist Analysis of Women's Oppression**. Amherst MA: University of Massachusetts.
- ٣٧- Davis, Angela. (١٩٨٣). **Women, Race, and Class**. New York: Vintage Press.
- ٣٨- Engels Frederick (١٨٨٤). **The Origin of the Family, Private Property and the State**. New York.
- ٣٩- Epstein, c (١٩٨٨) . **Deceptive Distinctions: Sex, Gender and the Social Order**. New Haven Yale University Press
- ٤٠- Federici, slivia. (١٩٧٥). **wages against house work in ellenmalos**. ed. op. cit
- ٤١- Fox, Bonnie. ed. (١٩٨٠). **Hidden in the Household: Women's Domestic Labour under Capitalism**. Toronto: The Women's Press
- ٤٢- Hoskyns, Catherine and M.Rai shirin. (٢٠٠٧). **recasting the global political economy: counting woman's unpaid work**, Rutledge Publishers.

- ٤٣- Leghorn, Lisa and Katherine Parker. (١٩٨١). **Woman's Worth: Sexual Economics and the World of Women.** London: Routledge and Kegan Paul.
- ٤٤- Mies, Maria. (١٩٨٦). **Patriarchy and Accumulation on a World Scale.** London :Zed
- ٤٥- Prugl, Elisabeth. (٢٠٠٤). **toward a feminist political economics.** England.Routledge Publishers.
- ٤٦- Reed, Evelyn. (١٩٧٣). **Woman's Evolution from Matriarchal Clan to Patriarchal Family.** New York: Pathfinder Press
- ٤٧- Sanday, Peggy. (١٩٨١). **Female Power and Male Dominance: On the Origins of Sexual Inequality.** Cambridge: Cambridge University Press.
- ٤٨- Sen, Gita and Caren Grown. (١٩٨٧). **"Development, Crises and Alternative Visions.** New York: Monthly Review.
- ٤٩- Waters, Mary. (١٩٩٤). **Feminism and Marxist Movement.** New York.